

# نگاهی به جنبش زنان در ایران

## فرامرز دادور

زنان و مردان در ایران اسیر یک حکومت مستبد مذهبی هستند و تحت لوای یک سرمایه داری بسیار فاسد و مافیایی، اکثریت مردم زیر ستم سیاسی و اجتماعی و در فقر و محرومیت زندگی میکنند. البته، آسیب های اجتماعی برای زنان بیشتر است و در چارچوب قوانین مذهبی قرون وسطائی تحمیل گشته در جامعه و وجود روابط هژمونگرانه مردانه، آنان با تبعیضات و ناتوانیهای بسیار عمیق تر روبرو هستند. یعنی علاوه بر تحمیل قوانین شرعی و ایدئولوژیک بسیار سنتی و مخرب بر زنان، آنها به لحاظ اقتصادی نیز بسیار محرومتر و ناپایدارتر از مردان میباشند. در واقع، تداوم سلطه اقتدار سیاسی و اجتماعی از سوی حکومت و سنت مرد سالارانه باعث گردیده که تبعیض های متنوع اجتماعی و اقتصادی، قانونی و حقوقی و از جمله خشونتهای اجتماعی و خانوادگی گریبانگیر زنان در ایران باشد. آسیبهایی چون حجاب اجباری، تفکیک های جنسیتی، فرهنگ زن ستیز و منع حضور و کنشگری زنان در جامعه شرایط وخیمی را برای زنان و دختران ایجاد نموده است.

سوال اصلی این است که در برابر جنبش زنان که خواستار آزادی، حقوق برابر و عدالت اقتصادی/اجتماعی هستند چه نوع راهکارهای سیاسی نهفته است؟ برجستگی موضوع در این است که از همان اوان مبارزه جهانی برای حقوق زنان از اواخر قرن 19، نه تنها برای برابری حقوق در خانواده و جامعه بلکه مشخصا در جهت احقاق حق رای، قانون کار مترقی و حمایت اجتماعی در عرصه های مختلف زندگی، تلاش شده است. در واقع، جنبشهای اعتراضی زنان در عرصه های مختلف اقتصادی و باز تولید اجتماعی و از جمله در راستای داشتن حق سقط جنین، خدمات عمومی مراقبتی و بهداشتی و علیه انواع خشونتهای درون خانه، محل کار و سطح اجتماع و برابری جنسی و جنسیتی مبارزه نموده اند. اما در ایران هنوز بخشهای بزرگی از این حقوق اولیه برقرار نشده است. در عین حال تحت سیاستهای ارتجاعی و سرکوب گرانه حکومت، برای جنبش زنان روشن است که بخش عمده مطالبات آنها همان خواسته های طلب گردیده از سوی طبقات محروم و فرودست، نیز میباشد و علاوه بر وجود نابرابریهای جنسیتی در همه شئون جامعه، ستمهای اقتصادی و اجتماعی علیه اکثریت غالب مردم (زن و مرد) همچنان پابرجا است.

واقعیت اینست که در میان جنبش اعتراضی آزادیخواهی و عدالت طلبی، همه توده های درگیر هستند و در بین مطالبات و مبارزات آنها پیوند های گوناگون وجود دارد و بدان خاطر سرکوب فعالیتهای آزادیخواهان اجتماعی و بازداشت کنشگران و منتقدان اجتماعی، چه مرد چه زن، همواره ادامه دارد. زنان دوشادوش مردان علیه سرکوبهای حکومتی و برای آزادی و عدالت مبارزه میکنند و نیل به آزادیهای دمکراتیک، حقوق برابر، تشکلهای مستقل، تعیین حداقل مزد، منع قرار دادهای موقت و سفید امضا و ایجاد امنیت شغلی از جمله خواسته های مشترک عمومی برای زنان و مردان در جامعه است. با توجه به وجود اشتراک عمل در راستای حقوق دمکراتیک و عادلانه، بدیهی است که ایجاد پیوند بین مطالبات متنوع اقتصادی و اجتماعی در میان جنبشهای مردمی یک ضرورت است.

اگر در جوامع دمکراتیک تر سرمایه داری، جنبشهای کارگری و مردمی فرصت بیشتری برای مبارزه با ستمهای اقتصادی و اجتماعی، نه فقط در حیطه های کارمزدی و ریاضتهای اقتصادی، بلکه در عرصه های باز تولید اجتماعی (فعالیتهای معطوف به تولید و حمایت از زندگی انسانی)، خدمات اجتماعی، بهداشتی، مسکنی، حقوق زنان و اقلیتهای ملی و مذهبی و محیط زیست، دارند، اما در جامعه بسته ایران که تبعیضات جنسیتی در قانون مملکت عجین گشته، کنشهای اجتماعی بخاطر سرکوبهای حکومتی تنها به حیطه بسیار کمزنگ و از جمله مطالبات معاشی محدود گشته است. بنابراین، چندان فرصت سیاسی وجود ندارد که مبارزات جنبش زنان بر فراز گرایشها و سطوح مختلف و از جمله ایده های لیبرالی و سوسیالیستی به پیش رود. در عین اینکه مشکلات دیگر اجتماعی و از جمله تداوم افکار مذهبی در میان بخشهای سنتی یکی از علل برای جذب کمتری به حقوق واقعی زنان در میان بخشهایی از جامعه میباشد، اما، برغم وجود سرکوبها و بازداشتهای حکومتی، کنترل و سانسور روابط عمومی و اجتماعی و موانع اجتماعی، کنشگران راه آزادی و برابری در اشکال متنوع به حمایت از حقوق زنان ادامه میدهند.

در واقع یکی از موانع اصلی در مقابل جنبش زنان این است که در نبود وجود یک اپوزیسیون وسیع و منسجم که دارای برنامه و استراتژی معین مبارزاتی و فرهنگی باشد، تحرک سیاسی و اجتماعی کمتری، نیز در میان کنشگران آزادیخواه زنان برقرار میباشد. در غیر آنصورت، با پیوستن کنشگران مدافع زنان به جنبشها و تشکیلاتهای وسیع مردمی در میدانهای مبارزه و از جمله راهپیمایی ها و اعتصابها، مقاومت

مردمی نیرومندی تحقق میابد. به یاد داشته باشیم که در هفته های اول انقلاب 57، زنان در سطح ملیونی به تظاهرات خیابانی دامن زدند اما متاسفانه از حمایت قاطع اعظم جریانات سیاسی چپ و دمکرات برخوردار نشدند. در شرایط کنونی نیز بخاطر تداوم سرکوبهای شدید سیاسی و نبود تشکلهای مردمی و از جمله سازمانهای مستقل مدافع حقوق زنان برای آزادیهای دمکرات و عدالت اجتماعی، مبارزات برای حقوق برابر جنسیتی هنوز ضعیف است.

البته تک قهرمانانی در جنبش زنان و از جمله دختران خیابان انقلاب و ورزشگاه ها و مادران دادخواه در ایران هستند که در فقدان آزادی احزاب و تشکلات سیاسی و فرهنگی و استفاده از اینترنت، توئیتر و فیسبوک و سایر وسایل ارتباط جمعی حکومت را به چالش جدی میکشند. اما این فعالیتهای شهادت انگیز جایگزین فعالیتهای جمعی، تشکیلاتی، منسجم و دارای برنامه نمیشود. پیوست مبارزاتی بین جنبشهای مردم و بویژه جنبشهای زنان و کارگری، سنگ بنای پیروزی انقلاب دمکراتیک در ایران است.

فرامرز دادور

31 مارس 2020

---

## شرحی بر نوشتهی اَلان بَدیو دربارهی اوضاع ناشی از اپیدمی

شیدان و ثیق



این شبکه‌ها مجازی و اجتماعی، دست به پخش اکاذیب و "تئوری‌هایی می‌زنند که از کمترین اساس علمی تهی می‌باشند. او می‌نویسد:

اما گفتار بَدیو، بیشتر متوجه جریان‌هایی است که به‌ویژه از راه شبکه‌های مجازی و اجتماعی، دست به پخش اکاذیب و "تئوری‌هایی می‌زنند که از کمترین اساس علمی تهی می‌باشند. او می‌نویسد:

«...»

در همین راستا، بَدیو گرایش‌های مختلف در برخورد به اپیدمی کرونا را به چند نوع تقسیم می‌کند. این دسته‌بندی را به‌طور کامل در زیر از قول بَدیو می‌آوریم. چون، افزون بر اهمیت سیاسی و نظری آن، ویژگی نظرگاه بَدیو را نیز نشان می‌دهد. انتقاد و افشاگری او در این جا البته متوجه جریان‌ها و گرایش‌های فرانسوی است اما خوب می‌دانیم که می‌توان نقد بَدیو را به همه جا و همه‌ی کشورهای تعمیم داد.

«...»

- ...

- ...

- ...

... ..

- ... ..

- ... ..

در ادامه، بَدیو به نقد آن تصویری می‌پردازد که معتقد است که این گونه پدیدارها، چون اپیدمی، می‌توانند، ... ..

بَدیو در این جا اشاره دارد به پیدایش این کمبودها و بی‌کفایتی‌های بزرگ - چون کمبود تجهیزات ایمنی (ماسک‌های حفاظتی...)، عدم آمادگی بیمارستان‌ها و غیره - که در این مبارزه‌ی عمومی یا در این جنگ با اپیدمی، هم اجتناب‌ناپذیر و هم ساختاری‌اند. این‌ها همه در عین حال از سیاست‌های دولت‌ها در تضعیف بخش‌های عمومی، بهداشتی، اجتماعی، خدماتی... ناشی می‌گردند که طی چندین دهه، حداقل از سی سال پیش به این سو، در فرانسه اجرا می‌شوند. اما بَدیو در ضمن گوشزد می‌کند که به جز شاید چند داشمند کسی واقعه‌ی اپیدمی کرونا را پیش‌نکرده بود و می‌نویسد:

«... ..»

... که در این زمینه، به طور کلی، درسی که به‌دو از این اوضاع می‌گیرد این است که اپیدمی کنونی در فرانسه به وجود نخواهد آورد. او می‌نویسد: «...»

به طور کلی، درسی که به‌دو از این اوضاع می‌گیرد این است که اپیدمی کنونی در فرانسه به وجود نخواهد آورد. او می‌نویسد: «...»

سرانجام فیلسوف فرانسوی با این نتیجه‌گیری نظری - سیاسی جستار خود را به اتمام می‌رساند:

«...» [فرانسه] ... [منظور دورانی است که از مانیفست کمونیست تا کمون پاریس ...] (1980 است)...

...»

---

لینکهای رجوع به نوشته آلن بدیو: □□ □□□□ □□□□□ □□ □□□□□□

<https://urlz.fr/ccmV> : پی دی اف به زبان انگلیسی

<https://urlz.fr/ccmP> : پی دی اف به زبان فرانسه

شیدان وثیق

فروردین 1399 - مارس 2020

[cvassigh@wanadoo.fr](mailto:cvassigh@wanadoo.fr)

[www.chidan-vassigh.com](http://www.chidan-vassigh.com)

---

# سال 1399 ، باید برای مردم ایران سالی سرنوشت ساز باشد جهان بعد از سرگذرا ندن و پروس مرگبار کرونا

## امین بیات

سرنوست ملتی که در چهل و یک سال گذشته ، و در تنگنا ترین شرایط تاریخی خود گرفتار رژیم شدنی و هستند که زبانش زبان خرافات و ترور و خشن و دستش بخون هزاران جوان همچون پویا بختیاری ها آلوده است وهنوز ادامه میدهد، زندانهایش مملو از معترضین و کار بجائی رسیده است که ویروس کرونا برویروس روحانیت غلبه کرده وشاید بتواند آنها را آزاد کند، مردمی که به امیدهای از چنگ با خودکامگان





سلطنتی خلاصی یافتند اما گرفتار واپسگرایی و فساد و نیرنگ بازان روحانیت شده اند، باید یکبار دیگر چاره اندیشی کنند، و خود را از دست اختاپوس روحانیت برهانند، و راه دیگری نداریم.

حوادث آبانماه آشکارا نشان داد که مقاومت منفی اقشار میانه و تهیدست پائین شهری میرود که بیک رویا رویی با کل دستگاه سرکوبگر حاکمیت ترور و خفقان برای رهایی بانجامد، و سال 99 سال بر خورد نهائی و تعیین و تکلیف آزادیخواهان با واپسگرایان قرون وسطائی (روحانیت و پاسداران) باشد.

بله سال 99 میتواند سال سرنوشت همه اقشار جامعه را تعیین کند و خلیفه خود خوانده مسلمین جهان (خامنه ای) قاتل را از قدرت مطلقه اش به زیر توسط مردمان ایران، کشیده شود، و به بارعامهای تشریفاتی و شعر خوانی در وصف ملائی دیوانه و قاتل، تبدیل به دادگاههای محاکمه او و یارانش شود و امت سرگردان را انگشت بدهان نظاره گر افشاء جنایات چهل ساله تمامیت جمهوری اسلامی، کند و این روز دیر نیست.

شدید ترین و جدی ترین زنگ خطرها بیخ گوش خامنه ای و نظام اسلامیش به صدا درآمده، و ستون فقرات حکومت امنیتیش ازقم و مشهد فرار کرده اند، مساجد و امام زاده ها از نماز خوانان و ثنا گوینان تهی، صندوق بانک مرکزی خالی، فروش نفت به صفر رسیده و بالاخره ملاها موفق شدند الگوی انقلاب چین را به حکومت دیکتاتوری اسلامی تبدیل کنند، اما کرونای اعزامی طلبه های چینی توانستند ریشه آخوندهای مرتجع قم و مشهد را فراری دهند، و به خاطر مشکلات اقتصادی و ورشکستگی دولت و بدستور خامنه ای به در یوزگی مقابل آمریکا افتاده تا تحریم ها را لغو کند.

آنچه امروز مشخص است خلافت عدل علی در ایران پس از سر گذراندن کشتارهای دسته جمعی جوانان معترض آبانماه 98 پایه های نا استوارش به لرزش در آمده و در حال فرو ریختن است، انفجار مردم از گرسنگی، بیکاری و آلوده شدن به ویروس کرونا توسط پاسداران و هواپیماهای ماهان در رفت و آمد به چین، جان به لبشان رسیده، باید دیوارهای لرزان بیت رهبری جنایتکار و شکنجه گاههای امنیتی سپاه را به رویشان خراب کنند، در این راستا اما داشتن تصویری تا حدودی روشن از آینده میتواند امید بخش باشد.

مردمان ایران در یافته اند که دردامن رای واعتماد خود به

انسانهای حیوان صفتی چون خمینی، خامنه ای و یارانش را پشتیبانی کرده ، ومشروعیت قانونی داده اندو بیک قدرت مطلقه رسانده اند و امروز ویروس کرونا به این اعتماد نا به جای مردم نسبت به آخوند های شیاد فراری ، نظرات ارتجائی و عقب مانده ی آنها را شکست داده و افشاء نموده که از امام و امامزاده، انتظار شفا دادن ندارند، جوانان خود را آماده ی هجوم فرهنگی کرده و علم و صنعت پزشکی را در مقابل هجویات ، خرافات اسلامی و فرهنگ شیادی آخوندهای مکار و حيله گر ، کرده اند.

دولت فرانسه اعلام میکند که محموله وسایل ایمنی که به ایران داده دولت ایران آنها را به عراق و لبنان فرستاده و این در حالیست که در قم 176 نفر دکترو پرستار بعلت نداشتن وسایل ایمنی آلوده به ویروس کرونا ، شده اند.

عشق به استقلال، عدالت و وطن پرستی، قانونمداری با مختصات دمکراتیک درانتظار آینده ایرانیان بعد از جمهوری اسلامی است و با اوجگیری طبقه ی استثمار شونده در برابر استثمار کننده و شکست مبارزات چهل ساله اشان و با اندوختن تجربه ، پرچم خمیده مبارزه را باهتزاز در بیآورند، تا تاریخ را خود بسازند وفرهنگ شکست را از خود دور کنند و هشیاری خود را در برابر فرهنگ خرافات ، نشان دهند، و این مهم تنها با همبستگی مردم علیه کلیت رژیم ممکن است.

همین خواست مترقی و پرسش است که میتواند زندگی را با امید به فردائی پر از موفقیت شروع کرد، ودنیائی نوین و زیبا برای خود و هم نوعان خود ساخت، واین ممکن نخواهد شد مگر اینکه مردم و مبارزین شناخت درست از خود و بویژه از ابعاد سیاسی پویای جامعه ، که قابلیت تاثیر گذاری برکلیه روابط اجتماعی داشته باشد، را خود به ضرورتش پی برده باشند ،آنوقت میتوان مطمئن شد که دیگران درگیر چاره اندیشی برای رهائی نیز آنها پذیرا خواهند شد.

جهان بعد ازسرگذراندن ویروس کرونا :

اینگونه به نظر میرسد که جهان با بحران بی نظیری مواجه شده، که یکی از بزرگترین و بیرحمانه ترین رویداد تاریخ معاصر است، پیامد های ناگوار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شگرفی از خود بجای خواهد گذاشت، اثرات مخرب جبران نا پذیر آن، نسل معاصر را از لحاظ علمی و پیشرفت آن علیرغم تحمل صدمات تقویت نموده و به عقاید

عقب افتاده دینی ضربه های مهلکی وارد خواهد کرد ، خرافه پرستان دینی را رسواتر و آنها را به حاشیه جوامع خواهد کشاند.

همبستگی وهم دردی بیشتری در میان مردمان جهان بوجود خواهد آورد ، که با دوراندیشی و خرد ورزی عمیق تری توأم است که متحدا در برابر دولتهای مرتجع و عملکرد سرمایه ، بایستند.

بطور حتم و با اطمینان بزودی واکسن ویروس کرونا توسط موسسات علمی و پزشکی ببازار خواه آمد ، اما آیا جهان متمدن بعد از گذراندن ویروس کرونا و آشکار شدن تبعات آن چگونه تغییر رفتاری با هم نوع خود که انسان باشد را درپیش و در دستور کار خود قرار خواهد داد، آیا موضوعیت رسیدگی به بهداشت و درمان عمومی، فقر و بیکاری ، کار و درآمد برای همگان مهیا خواهد شد یا نه اگر جهان سرمایه داری صنعتی بخود نیاید که به نظر من نخواهد آمد ، و عملکرد مخرب سرمایه را کنترل نکند، آیا جنبشهای رهاییبخش در عرصه جهان و بخصوص در خاورمیانه و کشورهای عقب نگهداشته شده ، به طغیان عمومی علیه سرمایه داران تبدیل نخواهد شد. دنیای بعد از ویروس کرونا باید در مسیر زدودن فقر و محرومیت ، قدمهای سنجیده بردارد و در مسیر یک زندگی انسانی پیش رود ، به رفع بیکاری، تبعیض و تقویت سیستم درمان و بهداشت در سراسر جهان و بصورت برابر برای همه انسانها از نژادسیاه و سفید و بوربه یکسان رفتار انسانی انجام دهد، واین ممکن نخواهد شد مگر در اثر روز افزون شدن مبارزات آزادیخواهان.

ویروس کرونا جمهوری اسلامی را به عمق بیکفایتی کشاند، ستاد های نیروهای مسلح بدستور رهبر مزدورشان تشکیل شده و عملا حکومت نظامی در تهران و شهرهای بزرگ آنها توسط پاسداران باجرا در آمده و مزدوران اسلحه بدست و آدم کش رژیم در خیابانها پرسه میزنند، و کنترل مردم را شدت داده و به خیال خود فرمان صادر میکنند و بسبب فرماندهان حکومت نظامی شعار میدهند که در مدت چند روز خیابانها را خلوت خواهند نمود و آنها مجددا زمام امور را بدست بی کفایت خود خواهند نگهداشت ، هرج و مرج و بی کفایتی را بیشتر به نمایش گذاشته اند، با بر خوردار نبودن از هیچگونه امکانات دفاعی و کمک رسانی و مقایسه چگونگی مقابله با ویروس کرونا در چین با ایران به بی اعتمادی مردم نسبت به حکومت بسیار افزوده شده، و مردم دریافته اند که جمهوری اسلامی از وقوع فاجعه ی کرونا بعنوان سرپوش گذاشتن بر واقعیات استفاده میکند. امر مبارزه با کرونا باید توسط خود مردم و شوراهای مردمی در شهرها در دستور کار قرار

بگیرد نه بدست مشتى مسلسل بدست و احتكارگر كه تنها اقدامات  
نمايشى و ايجاد ترس و وحشت در جامعه، مى كنند

حرفهاى بى محتواى خامنه اى درتوهم كرونا به عمق جنگ روانى و با  
هدف ترس از افكار عمومى و تحريك عليه آمريكا و سرپوش گذارى در بى  
كفايتى داخلى است، حكومت توانائى لجستيقى تا مبن مواد غذائى و  
اجراء عملياتى ندارد ، و دامن به خرافات پراكنى در مقابل شكستى  
كه خورده ميزند، و رفتارهاى عوامفريبانه در تمام سطوح را رواج  
داده و اين همه خبراز بروز يك فاجعه مى ميدهد، هرج و مرج در  
فرايند درمانى رواج يافته و آخوند ها در اوج شىادى در بيمارستانها  
پرسه ميزنند، و دولت در حال حاضر هيچگونه مسئوليتى در قبال سلامتى  
مردم احساس نميكنند.

بنظر من پروژه چايگزينى رژيم رقم خورده است، و اما خامنه اى هيچ  
چيز حتى جان مردم ، براى باقى ماندن در قدرت را ترجيح نميدهد،  
بايد او را از منبر پوسيده قدرتش پائين كشيد، او امروز در ايران  
فضاى امنيتى ايجاد كرده تا هيچكس در ايران احساس امنيت نكند،  
آنچه مهم است اينكه مردم ميدانند با باقى ماندن خامنه اى در قدرت  
روز خوش نخواهند داشت و ماماشات را جايز نميدانند، همانطور كه  
استبداد صغير محمد عليشاهى به سفارت روسيه ختم شد اما بايد مستبد  
كبير خامنه اى، دستگير و بدست قانون سپرده و محاكمه شود.

---

در مقابل آتش تبليغات جا خالى  
نكنيم  
حسن بهگر

ملت ما به سبب اختناق و استبداد مذهبی که اجازه گردش اطلاعات را نمی دهد، در چنگال تبلیغات سیاسی کشورهای بیگانه ای گرفتار است که هر کدام سود خود را می جویند. بیگانگان در این راه سرمایه گذاری های کلانی کرده اند تا به شستشوی مغزی مردم پردازند. از بهترین وسایل مدرن و مشاوره روانشناسان اجتماعی و تبلیغاتی برخوردارند. از جانب دیگر، دروغگویی و جنایات بیشمار رژیم، مردم را عاصی کرده و به جایی رسانده که به هیچ سخن و ادعای این حکومت باور ندارند و حاضرند هر یاوه و چرندی را که از موضع مخالفت گفته میشود، باور کنند. این وضعیت، تشخیص مطلب درست از نادرست را بسیار مشکل کرده است.



تبلیغات یک سلاح مهم است و در حق ملت ایران درست مانند سلاح جنگی از آن استفاده میشود. پیام های تبلیغی که به سوی ایرانیان روان است، انواع گوناگونی دارد و از کانال های گوناگون عرضه می شود. این تبلیغات ترویج یک موضعگیری خاص را تعقیب می کند و عمدتاً مخلوطی از مطالب درست و نادرست را به هم می آمیزد تا تصویری بسازد که مردم باور کنند. قرار است مردم اعتقاد پیدا کنند که هر اتفاق نامطلوبی، زاییده ی بی عدالتی رژیم است که آنها را قربانی خود کرده و مطلقاً هیچ منشأیی جز قصد و عمد رژیم ندارد. هدف اینست که پیام به اندازه کافی معتبر تلقی بشود و تا آنجا که بشود پخش شود و ریشه بگیرد. تبلیغات و کنترل اطلاعات از مدت ها قبل بخشی از جنگ روانی بوده است.

در این شرایط، آسان ترین کار برای اپوزیسیون همراهی با عقایدی است که به این ترتیب در بین مردم رواج گرفته است. ولی آیا این کار درست است؟ درست است که ما صرفاً به خاطر جلب مردم یا نرنجاندن و نرماندن آنها دل به جریانی بدهیم که می دانیم سرش کجاست و هدفش هر چه باشد حتماً سعادت مردم ایران نیست؟ متأسفانه بسیاری به این پرسش پاسخ مثبت می دهند و در حقیقت از وظیفه ی اخلاقی و سیاسی خود عدول می نمایند. مهم است که اپوزیسیون دنبال اخبار جعلی نرود. اگر از راهنمایی مردم صرفنظر نکنیم دیگر چه می ماند؟ عده ای فقط برای احتراز از تنش و نرماندن مخاطبان، با هر حرکت نادرست افکار عمومی همدلی می کنند. اگر فقط افکار عمومی معیار باشد که دیگر چه چیز مانع ما از تکرار فاجعه ی پنجاه و هفت خواهد شد؟ بعد برای ما همان آبرویی خواهد ماند که برای سیاسیون

همراه خمینی مانند. برای راحت امروز حاضریم چنین بهایی بپردازیم؟

## انواع تبلیغات

تبلیغات را می توان بر اساس منبعی که از آن بدست می آید طبقه بندی کرد:

تبلیغات سفید یک منبع روشن و صحیح بیان شده دارد، در مقابل تبلیغات سیاه با ظاهر دوستانه اما در واقع از طرف دشمن رواج می گیرد. تبلیغات خاکستری هم که ادعا می کند بی طرف است و منبعی خنثی دارد همان است که راست و دروغ را با هم قاطی میکند. توجه داشته باشیم که هر کس دشمن رژیم است، دوست ملت ایران نیست. این بزرگترین دروغیست که دستگاه های تبلیغاتی بزرگ به خورد ما می دهند.

حال تشخیص این تبلیغات برای همه آسان نیست و برخی از افراد خبره هم فریب می خورند، چه برسد مردم عادی. با این حساب تصویرهایی واقعی جلوه داده می شود که واقعی نیست ولی کم کم با تکرار به عنوان تصویر واقعی تثبیت می شود. اطلاعات نادرست مثل گلوله ی برفی به چرخش خود ادامه می دهد، بدون آنکه نیازمند کمک شخص اولی باشد که آن را پخش کرده است. یکباره می بینی مردم دنبال چیزی راه افتاده اند که حقیقت ندارد و اصلاً حواسشان هم نیست که دارند به کجا میبرندشان.

تبلیغات گسترده در مردم نفوذ می کند و می تواند برای دستیابی به اهداف سیاسی مورد استفاده قرار گیرد و به درک غلط از شهروندان و تحریک احساسات هموطنان خود یا برداشت نادرست از یک جریان سیاسی یا واقعه ای منجر شود. می دانیم که یک جریان دموکراسی خواه نیازمند منطق و استدلال است و باید راجع به مسایل به دور از احساسات و برپایه ی مدارک و مستندات دآوری کند. برانگیخته شدن احساسات در بهترین حالت انسان را اسیر پوپولیست های وطنی می کند یا بازیچه ی دست بیگانگان.

اغلب تصاویری که ارائه می شود بسیار ساده است و مبتنی بر دوقطبی خوب و بد. در حالیکه این برخلاف واقعیت است. تصویرهایی که بغرنج و پیچیده نیست، ساده و بدیهی به نظرمی آید و مردم را همینطوری گول میزند. گاهی شعارهای رایج به طرز حیرت انگیزی به شعارهای گوسفندان مزرعه حیوانات اورول شبیه می شود که فریاد می زدند "چهار پا خوب، دو پا بد". چنین تبلیغاتی در همه ی جوامع کم و

زیاد موجود است در آمریکا و اروپا هم نمونه های آن را آشکارا در میان نژاد پرستان، فعالان قومی و ضد خارجی ها می توان دید. ولی تبلیغاتی که مردم ایران را هدف گرفته بسیار سهمگین و سنگین است و در زمینه های مختلف انجام می پذیرد. ایران بطور غیررسمی درحالت جنگی بسر می برد.

آمریکا ابرقدرت رسانه ای نیز هست

مدیریت رسانه ای ناتو در یوگسلاوی و هیولا جلوه دادن میلوسویچ رئیس جمهور آنجا و قربانی جلوه دادن کوزوو یا عراق و صدام را شاهد بوده ایم. شکی نیست که ایالات متحده به لطف کانال های اطلاعاتی و تبلیغاتی وسیع و قدرتمند دارای موقعیت منحصر به فرد در سیستم رسانه ای جهانی است. ایالات متحده نه تنها از نظر نظامی و اقتصادی بلکه از نظر تبلیغاتی یک ابرقدرت است. این تبلیغات کار را بر سازمان های سیاسی در همه ی دنیا مشکل کرده است. اکنون گروه های سیاسی ایران به دو طیف تقسیم شده اند.

▪ گروه هایی که آشکارا و یا پنهان با سیاست های آمریکا توافق دارند و در رأس آن سلطنت طلب ها، برخی مدعیان جمهوریخواهی و مجاهدین قرار دارند. به این گروه اصلاح طلبان را هم باید افزود که به ظاهر هوادار سلطنت نیستند ولی راهشان سراسر است به کاخ سفید منتهی می شود و همه هم به نوعی به فدرالیسم اعتقاد دارند چون هدف نهایی تجزیه ایران تحت این عنوان است. در مجموع، این گروه ها به رغم تفاوت ظاهری که دارند اربابشان یکی است. رسانه های غربی در خدمتشان است، به رادیو و تلویزیونشان دعوت می شوند و به همگان به عنوان اپوزیسیون و صدای مردم عرضه می شوند.

▪ ملیون یا لیبرال ها که به استقلال و تمامیت ارضی باور داند و بخشی از کمونیست ها گروه دوم را تشکیل می دهند که در قرنطینه ی تبلیغاتی قراردارند. چنان رفتار می کنند که گویی نیست به این امید که نباشد.

اپوزیسیون مستقل و غیروابسته با دو مشکل روبروست یک. هم باید با سیاست مداخله گرانه و استعماری آمریکا مبارزه کند و هم با استبداد جمهوری اسلامی و این کاری است بس مشکل. زیرا بلافاصله این دستگاه تبلیغاتی می کوشد تا افراد و گروه های مستقل را همراه جمهوری اسلامی وانمود کند. مقابله با این هوچیگری کار آسانی نیست، به ویژه آنکه گروه های مستقل، از نظر تبلیغاتی ضعیفند و نمی

توانند با بلندگوهای گروه اول رقابت کنند و امیدشان به تعقل مردم است که آنهم زیر آتش تبلیغات قرار گرفته است. مردمی که سرگردان تأمین معیشت و دست و پنجه نرم کردن با رژیم در مورد حجاب و غیره هستند و دایم توسط رسانه ها بمباران تبلیغاتی و احساسی می شوند، کمتر فرصت تفکر پیدا می کنند. رژیم و قدرت های خارجی دست به دست هم داده اند تا این فرصت را از آنها دریغ نمایند.

### احساسات با منطق سازگار نیست

دموکراسی نیاز به تفکر منطقی، استدلال متقابل و سازش عملی بین نمایندگان تفکرات عقلانی گروه های مختلف دارد. امروز احساسات تبدیل به مد سیاسی شده که اصلاً با تفکر منطقی سازگار نیست. برای مثال وقتی می گوئیم دکتورها و پرستارهای ایرانی خوب کار کرده اند، عده ای که توسط رسانه ها شستشوی مغزی شده اند می گویند یعنی چه؟ مردم کرور کرور می میرند شما از چی حرف می زنید. یعنی قابلیت افرادی را که در دل ملت جا دارند و هزار خدمات به هم میهنان خود می دهند، نفی می کنند و فکر می کنند که به این ترتیب با رژیم مبارزه کرده اند. این صحبت هایی که از جامعه ی مدنی می شد کجا رفت؟ همه ی ایرانیان آدم رژیمند؟ اگر این است که پس اپوزیسیون چه می گوید؟

رفتن دنبال رضا پهلوی، رفتن دنبال احساسات آبکی است، همانطور که دنبال ترامپ رفتن به همین معناست و پوپولیستی است. احساسات خواه ناخواه ما را به مرجع مطلق شمردن خودمان رهنمون می شود و هرکس خلاف ما بگوید کفر گفته است. به همین دلیل مجال گفتگو با دوستان احساساتی پیدا نمی کنیم. در بهترین حالت طرف آزرده می شود و بحث پایان می پذیرد و دوستی مان می گسلد و در بدترین حالت دشمنی و عناد است که مخاطب را در فهرست سیاه قرار می دهد و هدف انواع تهمت ها می سازد. واکنش های عاطفی اختصاص به چپ و راست ندارد و از هر دو طرف بروز می کند. برای مثال اگر به یک چپ افراطی که به زیربنای اقتصادی باور دارد بگوئید که شما چنین ارزیابی از جریان های اجتماعی ندارید، احتمال آزرده گی هست یا اگر شما آدمکشی هیتلر و استالین را با هم محکوم کنید با واکنشی منفی مواجه می شوید. در این مورد هیچ فرقی بین یک چپ با واکنش یک محافظه کار دینی که بگوئید به دعا یا معراج ایمان ندارم یا معجزه چرند است، نیست.

تبلیغات به عنوان یک قدرت مسلط ولی نامریی، جامعه ی به شدت تحقیر



شده توسط حاکمان مذهبی را در یک نوستالژی چهل سال پیش سرگردان کرده. ارزش های دیروز ضدارزش شده است و با قطبی کردن این مطلقاً بد است و آن مطلقاً خوب است، می خواهند سناریوی پنجاه و هفت را تکرار کنند ولی این بار آخوند را ببرند و سلطنت را بیاورند.

وظیفه ی اپوزیسیون ملی ایستادن در مقابل این دروغزنی هاست و راهنمایی مردم به سمت واقع بینی و شناختن منافع ملی شان و دفاع از این منافع. باید واکنش های منفی و آزردهی های این و آن را به جان خرید. اهمیت مملکت بیش از اینهاست.

پنج شنبه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۸

2020-03-19

حسن بهگر

برگرفته از سایت ایران لیبرال

## چپ و دوگانه<sup>۴</sup> تئوکراسی و لائسیته آریو مانیا

بدون شناخت و نقدِ خداسالاری ( تئوکراسی ) نمی توان لائسیته را شناخت و به درکِ ضرورتِ آن برای جامعه امروزِ ایران پی برد. بهمانگونه که بدون شناخت و نقد خودکامگی (دیکتاتوری) نمی توان به ضرورتِ آزادی (دموکراسی) پی برد. هر دو واژگانِ «تئوکراسی» و «دموکراسی» در جامعه شناسی و دانشِ سیاسی در پیوند با چند و چونِ ساختار اقتدار



سیاسیِ کشورهای جهان، بازشناخته می شوند.

پشتوانه<sup>۱</sup> منطقی آن نیز در فلسفه از دیرباز (حتا از سوی فرزنانگان دوره<sup>۲</sup> فلسفی پیشاسقراطی یونان باستان)، شناخته شده بود.

واژگان «تئوکراسی، لائیسیت، دیکتاتوری، دموکراسی» همه در پیوند با ساختار اقتدار سیاسی و چند و چون آنست که چَم و بگرتی (معنی ومفهومی) می یابند. می بایست شرنگ رنج بیدادگری های دیکتاتوری و تئوکراسی را چشیده باشی تا شهد گوارای دموکراسی و لائیسیت به کامت خوش بنشینند.

نیک می دانیم که آزمون این هر دو پتیاره و پلشت هستی انسانی - اجتماعی - ایرانی ما، دیکتاتوری و تئوکراسی، تنها برای شناخت از آنها بسنده نمی کند، بایستی و درست تر بگویم ناگزیریم که آنها را دست کم در دو سده گذشته خویش بر سندان پرسش و سنجش خرد خویش بگذاریم.

بدون نقد بنیادی و ساختاری این دو نمی توان به شناخت و دریافت دموکراسی و لائیسیت دست یافت.

تا اینجا، آنچه که ما بدان دست یازیده ایم تنها پشتوانه<sup>۱</sup> نگرشی و شناختی است، اراده ای انسانی برای دگرگونی بنیادین ساختار اقتدار سیاسی و برقرای دموکراسی و لائیسیت، نیز باید بدان افزوده شود تا بسنده و کارساز گردد.

شناخت تئوکراسی های دیگر در تاریخ ایران و جهان، اگر چه ضروری است و آنرا در چنته دانش خود از سرگذشت آدمی داشتن، بی گمان، پشتوانه<sup>۱</sup> استواری است و ما در پرتو آن به چالش سترگ کنونی خویش، باز می نگریم.

ولی از آن رو که ما در زمان و زمانه<sup>۲</sup> خویش زندگی می کنیم، ناگزیر هستیم که این تئوکراسی را که بیش از چهل است در ایران فرمان میراند، بشناسیم و سپس به سنجش و پرسش گرفته تا به آزمون و خرد، به آموزه ای گرانسنگ دست یازیم.

چنین نقد بنیادین از تئوکراسی است که از دل آن لائیسیت فرامی روید و ما و ملت ایران خواهیم توانست یکبار برای همیشه بر آن چیره شویم.

اگر شما یک بار دیکتاتوری را بدرستی شناخته اید و آنرا نقد بنیادین کرده اید و از این رهگذر به ناگزیری و بایستگی دموکراسی

همچون جایگزینی بهین بجای دیکتاتوری ها از هر گونه ای پی برده اید، پس می توانید بهمانگونه از شناخت و سنجش تئو کراسی (شیعی - ولایی) کنونی ایران نیز به بایستگی لائیسیتته چنان چون گزینه ای بهین بجای تئوکراسی، برای مردم ایران به آسانی دست یازید.

آمیزش دین و سیاست به هر گونه ای که روی دهد، تئوکراسی است و بی گمان از بزرگترین گزندهاست که تا کنون آزموده ایم چه از سوی سازمان مجاهدین باشد و چه از سوی نواندیشان دینی و یا از سوی روحانیون شیعی که هر سه آنها به یکسان و پر زور ولی به پوچی و شوربختا که به هزار لطایف الحیل می کوشند دین و سیاست را با هم بیامیزند.

آرمانشهرِ ایدئولوژیکِ مجاهدین که خود یک توتالیتاریسمِ شیعی دیگری است و نسخه دموکراسی دینی عبدالکریم سروش نیز گونه تلطیف شده تری از آمیزشِ دین و سیاست است که تا کنون آزموده و یافت نشده است و راستی چنگی هم به دل می زند؟ نه. زیرا:

ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش - بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

اگر ما براستی دوستدار و خواهان دموکراسی و برابر حقوقی شهروندی هستیم و بکوشیم که چنین سامانی را برای اداره سیاسی کشور خود برقرار کنیم و بنیاد بگذاریم، ناگزیریم که دولتی لائیک داشته باشیم و نه دولتی که ابزار ایدئولوژیک باشد.

اگر سراسر ساختارِ اقتدارِ سیاسی در دموکراسی از ایدئولوژی ها بویژه گونه های توتالیترا آنها زدوده شود، آنگاه دولت نیز رویکرد و نقش رهبری شهروندان را نخواهد داشت و تنها خویشکاری آن در ساختارِ قدرت، اداره سیاسیِ درست و شایسته کشور در چهارچوبِ قانون اساسی و بسودِ جامعه و شهروندانش است.

تئوکراسی به ساده ترین و رساترین ولی نرمترین زبان، آمیزشِ دین و کشورداری (سیاست) است. آمیزشِ این دو زیانبارترینِ گزندی است که رنجِ بارِ گراننش همیشه بر دوشِ خسته و خونین ملتی که به تقدیری شوم در چنگالش گرفتار آمده است، سنگینی می کند و هموار می شود.

شوربختا که دروازه دوزخِ تئوکراسی از فروردین ۵۷ در سرزمینِ ما گشوده شد و امروز تنها نمونه آن در جهانِ پسامدرن که از خود جز پلشتی نژاد و به بار نیاورد، بیش از چهل سال در ایران فرمان

رانده و همچنان میراند.

پس ناگزیریم از آن شناختی درست داشته باشیم و اگر نیروهای راستینِ دوستدارِ لائیسته از چپِ برابری خواه سوسیالیستی تا راستِ آزادی خواه لیبرالیستی بهم سازند خواهند توانست که بنیادش براندازند.

بسیارند کسانی که دریافت و دیدگاه دیگری دارند، برخی از آنان پیشینه ای در یکی از گونه های چپِ ایران دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی داشته اند و به همه رویدادهای جامعه خود و جهان با دیدی طبقاتی نگریسته اند و می نگرند و با اینکه چهار دهه در کنارِ دیگر ایرانیان تئوکراسی را در دم و بازدم و سراپای هستی خود آزموده اند، ولی در دریافتِ واژه و بگرت های (مفهوم های) تئوکراسی و لائیسته، دشواری های شناختی (معرفتی) چندی دارند.

واژه تئوکراسی در ادبیاتِ چپِ دهه های ۴۰ و ۵۰ جایی نداشت و به چیزی شمرده نمی شد و آنرا همچون واژه دموکراسی از تره هاتِ ایدئولوژی بورژوائی می دانستند و دموکراسی را، با تکرارِ تنها ملودی فرتوت و ملال آور خویش، دموکراسی برای بورژوازی و دیکتاتوری برای پرولتاریا می پنداشتند.

آنها برای همه گونه جبهه های خلقی و البته ضد امپریالیستی در سده گذشته چه پر تب و تاب کوشیده اند و در جوف خویش از قذافی و صدام و خمینی و خورده بورژواهای انقلابی دیگری از این دست هم جای داده بودند. ولی هرگز نمی توانستند با بورژوازی یک استکان چای بنوشند تا آنگاه که فاشیسم کمر به نابودی هر دو بست.

اکنون چهار دهه است که تئوکراسی و دیکتاتوری کمر به نابودی هر دو گرایش های فلسفی سیاسی جهان مدرن، لیبرالیسم و سوسیالیسم بسته است و بنا برین هر دو ناگزیرند که به گفت و گوی با هم بنشینند و برای این دشواری سترگ چاره ای و گشایشی سترگ بیابند.

اگر امروز در جبهه جمهوری دموکراتیک و لائیک چپ هائی نیستند که همداستان و همراهان ما باشند، چندان جای شگفتی نیست اگر چه جای شوربختی بسیار هست.

یکی از دغدغه های سرنوشتی برای آنها همین لائیسته و تئوکراسی است که باید بدان بیش از این اندیشید و آنها را بدور از زنگارها و شائبه هائی که پیرامونش می بندند، بدرستی شناخت.

در یک ساختار اقتدار سیاسی تئوکراتیک (شیعی - ولایی)، برترین نهاد سیاستگذاری و قانونگذاری کشور نهادی همچون ولایت فقیه است که نه انتخاب می شود نه زمانمند است و نه پاسخگو و مشروعیت دارد ولی مشروعیت نه، زیرا در مشروعیت، شرع پایه اعتبار همه قوانین جامعه است و در مشروعیت، خرد و آزمون جمعی شهروندان.

پاسخ تا کنونی انسان به این دشواری، لائیسیت، بوده است و بیش از یک سده در جهان آزموده شده و پیرامون آن اندیشیده شده است و دانشی گران فراهم آمده و به رایگان در دسترس همگان است.

هم پشتمانه ای فلسفی و فرهنگی در اندیشه های جنبش روشنگری در اروپا دارد و هم ریشه ای در بنیادهای حقوقی منشور جهانی حقوق بشر و شهروند.

اگر چپ ها، تئوکراسی را به راستی می شناسند و آنرا یکی از جان سخت ترین نیروها و انرژی های بازدارنده و واپسگرای ویرانگر جامعه کنونی ایران می دانند، در برابر این پرسش قرار می گیرند که خود، چه چاره ای برای آن اندیشیده اند و چه جایگزینی بجای آن دارند.

تا کنون از این در، پاسخی روشن از سوی چپ ها داده نشده است.

آنها نمی توانند برای همیشه، سر در گریبان و آواره بیابان یک بحران ساختاری ایدئولوژیک فرو برده باشند و آنگاه چنان ناتوان و فرسوده و دیر، سر برکشند که دیگر از کارآئی بجا و درست در رویدادهای پیش روی ناتوان باشند و هر ره توشه ای که در دستان پربخشش خویش به ارمغان آورند، هر چه باشد، دریغا که دیگر نوشداروی پس از مرگ سهراب خواهد بود.

سرگردانی، ناتوانی و بدتر از آن وادادگی در هنگامه برپائی آینده کشورمان ایستار و روش نکوهیده ایست. در این هنگامه، سرزمین ما به شهروندانی آگاه و هوشیار با اراده ای ورزیده و پی گیر و کار پیوسته سازمانی در پیوند با رویدادهای سیاسی نیاز دارد، نه به باشگاه ارواح بی آزار گذشتگان سیاسی.

افزون بر آن دو دغدغه دیگر که یکی گرایش سوسیالیستی جامعه است که می باید عدالت اقتصادی - اجتماعی برتر از دموکراسی دانسته و پذیرفته شود و دیگری پاسخ به دشواری اداره سیاسی متمرکز و غیر متمرکز و چگونگی دریافت آنها از بگرتهای ملت و قوم، و البته

چگونگیِ روش دست‌یابی به آن است که آنها را از گفت و گو و همیاری و همدلی بر سرِ کمینه (حداقل) خواست‌های جبهه‌ای برای هم‌افزایی نیرو و اراده و پایان‌پراکندگی خویش، نگران می‌کند و به آهستگی از پیشروی باز می‌دارد.

گفت و گوهای پیوسته و هم‌اندیشی‌های پربار همواره پیامدهای همدلانه<sup>۱</sup> بیشتری دارند تا سخن‌گفتن برای خود و گذشتن از کنار دیگران.

نخستین گامها بسوی دموکراسی از گفت و گو آغاز می‌گردد و پیش‌زمینه<sup>۲</sup> گفت‌وگو نیز آزادی بیان و اخلاقی مدنی بر پایه احترام دو سویه است.

دوستانی هستند که پیشینه‌چپ مارکسیستی داشته‌اند و امروز دیگر چپ نیستند و هم دموکراسی را پذیرفته‌اند و هم لائیسیته را ولی یک گرایش سوسیالیستی «واقع‌موجود» که دارای استقلال سیاسی - سازمانی باشد و از برنامه سیاسی خویش پدافند کند و به روشنی و به راستی از دموکراسی و لائیسیته پشتیبانی کند، در گستره<sup>۳</sup> کنشگری سیاسی، آشکار و پدیدار نشده است.

ما خود نیز به نیکی دریافته‌ایم که یک حزب سوسیالیستی تنومند و با پشتیبانی میلیونی شهروندان جامعه از بازیگرانِ قدر در تناسب و توازنِ آرایش سیاسی - اجتماعی دموکراسی خواهد بود که آن نیز بنوبه خود به پایداری و پیشرفت دموکراسی یاری می‌رساند.

از سوی چپ‌های سوسیالیستی ایران، پس از چهل سال هنوز چنین گامی برداشته نشده است، رویکرد آنها به یک ساختار اقتدار سیاسی - دموکراتیک و لائیک، همچون جایگزینی برای دیکتاتوری و تئوکراسی کنونی که خود نیز زهرِ رنج آن را چشیده‌اند، رویکردی ناروشن است.

دشواری درکِ واژه دموکراسی و دریافتِ بگرت (مفهوم) آن و گشایشِ آن در پرتو دانش‌های نوین به هیچ‌کوشش و پویش چهل‌ساله‌ای نیاز نداشت و ندارد بهمان‌گونه که درک و دریافت لائیسیته.

سراسرِ رژیمِ کنونی در ایران، از بن‌بنیادگذاری خود چیزی بجز آمیزشِ نهادِ دین و نهادِ سیاست یا همان تئوکراسی نبوده و نیست. از اینروست که درک و دریافت لائیسیته و جایگاه و ارزشِ آن در ساختار اقتدارِ سیاسی دموکراسی آینده ایران هم ارزشِ دموکراسی است و پرسشی است که پاسخ بدان از سوی چپِ ایرانی را، از نگرشی

منطقی ناگزیر می کند.

استکهلم - ۱۹ مارش ۲۰۲۰ ترسائی

آریو مانیا

برگرفته از سایت ایرانلیبرال

# شراکت آمریکا با اسلامگرایان ادامه دارد

حسن بهگر

دولت ایالات متحده آمریکا در دهم اسفند 1398 توافقنامه صلح با طالبان را امضاء کرد. براساس این توافق در خلال 14 ماه آینده نیروهای امریکایی در افغانستان باید از حدود 13 هزارتن به 8600 تن کاهش پیدا کنند و تلاش هایی برقرار خواهد شد که مصالحه میان طالبان و دولت افغانستان انجام پذیرد.



به موجب این توافقنامه ایالات متحده خواستار تضمین هایی است که هرگونه استفاده از خاک افغانستان توسط هرگروه یا فرد علیه امنیت ایالات متحده و متحدان آن جلوگیری شود و همچنین خواستار به رسمیت شناختن و تأیید این موافقتنامه از جانب شورای امنیت سازمان ملل خواهد شد.

بیاد بیاوریم که 19 سال پیش آمریکا بدون مجوزسازمان ملل متحد و بعنوان دفاع از خود پس از حادثه 11 سپتامبر به افغانستان حمله کرد و دراین جنگ 15000 از نیروهای امنیت ملی افغانستان و

20 هزار غیرنظامی کشته شدند.

از آن روز تا به حال نه تنها از قدرت طالبان کاسته نشد بلکه یک حکومت پنهان باقی ماند و چنان که امروز گفته می شود، گروه طالبان در حال حاضر 56% از مساحت افغانستان را در اختیار دارد.

در این توافقنامه آمده است: "واشنگتن مجدداً بر تعهد خود مبنی بر تلاش برای تأمین بودجه سالانه برای آموزش، مشاوره و تجهیز نیروهای امنیتی افغانستان تأکید می کند... ایالات متحده از استفاده از زورهایی که تمامیت ارضی کشور یا استقلال کشور را تهدید می کند، و همچنین دخالت در امور داخلی افغانستان خودداری خواهد کرد."\*

مقامات آمریکایی سالانه بودجه ای را برای آموزش، مشاوره و تجهیز نیروهای امنیتی این کشور به افغانستان می فرستند. دولت افغانستان نیز به نوبه خود، در ازای 1000 پرسنل امنیتی تحت حمایت طالبان، 5000 زندانی طالبان را با حسن نیت آزاد خواهد کرد.

با این قرارداد آمریکا طالبان را که سالیان دراز بعنوان تروریست کشتار کرده است، بعنوان یک قدرت فائق در افغانستان به رسمیت می شناسد و خواه ناخواه دولت فعلی افغانستان زیر سؤال میرود.

این روش آمریکا شناخته شده است که در هیچ یک از مناطق اشغالی از دولت مرکزی حمایت نکرده و نمی کند و فقط به یک حکومت پوشالی قانع است و کمک های تسلیحاتی خود را به قبایل و اقوام آن کشور می دهد. به یاد بیاوریم ناتوانی دولت عراق را طی یورش داعش به آن کشور که دولت مرکزی مستأصل و درمانده بود و کاری از دستش بر نیامد.

کاهش سربازان آمریکا برای نجات جان آنها و تحقق وعده های انتخاباتی ترامپ است و به این معنی نیست که آمریکا از منافع گاز و نفت و موقعیت ژئوپولتیک پایگاه های خود در منطقه صرفنظر کرده است. صلح با طالبانی که دولت بوش به بهانه خطرناک بودنشان به آنها حمله کرد و خاورمیانه را به خاک و خون کشید، به معنای کاشتن تخم نفاق دینی در افغانستان است. با قدرت گرفتن طالبان بدیهی است تبعیض علیه باورمندان مذاهب دیگر از جمله شیعه و غیره و کشتار هزاره ها و سختگیری علیه زنان ادامه خواهد داشت. دست و پا بردن و سنگسار زنان و ممنوعیت تماشای تلویزیون و رسانه های همگانی، تبعیت اجباری زنان و مردان از قانون لباس و سبک زندگی مورد نظر طالبان دوباره معمول خواهد شد. ادعای مبارزه با داعش آمریکا و



توصیه آن به طالبان برای جنگ با آنها فقط مصرف تبلیغاتی دارد و همه می دانند انتقال داعش از سوریه به افغانستان فقط با کمک هوایی آمریکا صورت گرفته است.

صلح با طالبان سنی متعصب به معنای دشمن تراشی مذهبی برای حکومت شیعه ایران نیز هست و خواه ناخواه دو حکومت متعصب مذهبی را مقابل هم قرار خواهد داد و قدمی در تکرار سناریوی قبل از حمله بوش به افغانستان است تا جنگ مذهبی در منطقه ادامه یابد.

صلح با طالبان به رسمیت شناختن یک دولت موازی در افغانستان است و تشدید جنگ های داخلی در جهت خواست آمریکا . کشتار از یکدیگر بدون حضور آمریکا . چندی قبل جرج بایدن از تجزیه افغانستان سخن گفت وخواست باطنی آمریکا را آشکار ساخت پس تاکید بر تمامیت ارضی افغانستان در این توافق نامه هیچ ارزشی ندارد همانطور که وعده های مندرج در برجام با ایران ارزشی نداشت و یکشنبه پاره شد.

متأسفانه هنوز هستند کسانی که گاه در مقابل دریافت دستمزد و گاه مجانی، برای اعتبار سخنان و وعده های آمریکا تبلیغ می کنند. در صورتی که مدت هاست ثابت شده که حتی قول آمریکا هم کوچکترین ارزشی ندارد، چه رسد به باقی کار. این کشور از اسلامگرایی با همان خونسردی استفاده می کند که از هر وسیله ی دیگری، نه مال و نه جان و نه آبروی مردم منطقه، در نظر آمریکا کوچک ترین ارزشی ندارد.

نه فقط در صورت تابع شدن رژیم ملایی با آن کنار خواهد آمد و راحتش خواهد گذاشت، اصولاً این راه حل را به هر راه حل دیگری ترجیح می دهد چون مخارجش کمتر است. امامزاده های واشنگتن بیشتر از امامزاده های خودمان معجز ندارد، نه برای کرونا و نه مشکلات دیگر.

دوشنبه - ۱۲ اسفند ۱۳۹۸

۱۳۹۸/۱۲/۱۲

این مقاله برای سایت ایران لیبرال نوشته شده و نقل آن با ذکر مأخذ آزاد است  
iranliberal.com

▪ متن کامل توافقنامه صلح میان آمریکا و طالبان

□□□□□□ □□□□□□ □□□□ □□□□□□□□□□ □□□□ □□□□

#حسن\_بهگر

#آمریکا

#طالبان

#افغانستان